

بدعت‌های مربوط به تثلیث

بدعت آریوس (آریانیزم) قسمت دوم

در مقاله گذشته روند شکل‌گیری تفکر آریوس را از نظر گذارندیم. گفتیم که آریوس مردی بلند قامت و خوش‌قیافه بود و از نظر اجتماعی هم از نفوذ و موقعیت خاصی برخوردار بود. علاوه بر اینها او سخنرانی توانا و واعظی موفق هم به شمار می‌آمد. همین امر باعث شده بود که نظریاتش توجه مثبت بسیاری را به خود جلب کند. به خاطر دارم که در مدرسه علوم الهی، استاد فن موعظه با استفاده از همین مثال تاریخی به دانشجویان یادآوری می‌کرد که مردم بیشتر از آنکه به کلمات شما گوش کنند، بر اساس مسائل ظاهری و سطحی و منجمله ظاهر واعظ تصمیم می‌گیرند که آیا موعظه روز یکشنبه به آنها «برکت» داده است یا نه. ظاهر جذاب و شخصیت کاریزماتیک آریوس باعث شده بود که بسیاری را پیرو عقاید غلط خود بسازد. از سوی دیگر، زیرساخت فکر و فلسفی او را نیز مشاهده کردیم. در مقاله حاضر به اوضاع سیاسی قرن چهارم میلادی و عوامل شکست بدعت آریوس نگاه خواهیم کرد و خواهیم دید که خدایی که به صحنه تاریخ حاکم است، با استفاده از چه وسایلی کلیسای خود را از این بدعت محافظت نمود.

در گذشته پیرامون بدعت‌های دوستیزیم و ابیونیزم بحث کردیم. با مطالعه آن دو بدعت آموختیم که چطور یکی جسم بشری مسیح را ناچیز و قابل اغماض

می‌پنداشت و به همین دلیل نمی‌توانست قبول کند که خدای قادر مطلق در جسم بشری ما ظاهر شده، همچون یکی از ما انسان‌های جسمانی زندگی کرده، و همانند یکی از ما درد و رنج و مرگ را تجربه نموده باشد. از طرف دیگر، با ایبونی‌ها آشنا شدیم که معتقد بودند که عیسی انسانی همچون یکی از ما و در سایه تلاش و پایدردی شگفت‌آورش، خود را به حد خدایی رسانید. پس یکی از این بدعت‌ها الوهیت مسیح را به پرسش می‌گرفت و دیگری انسانیت او را. مشکل تفکر آریوس این بود که از نظر او، عیسی نه خدای کامل بود و نه انسان کامل.

تأثیر تفکر اوریجن

باید دانست که آریوس تحت تأثیر آن بدعت‌ها قرار نداشت و اصولاً خود را یک خادم راست‌دین می‌پنداشت. به احتمال زیاد، آن کسی که بیش از هر متفکر دیگری افکار آریوس را شکل داده بود، اوریجن، یا بهتر است بگوییم درک غلط او از افکار و نوشته‌های اوریجن بود. اوریجن هم مانند الکساندر (اسکندر)، آتاناسیوس، و آریوس اهل اسکندریه بود و افکار و نوشته‌های ایشان جایگاه بسیار مهمی در تفکر مسیحی به خود اختصاص داده‌اند. متأسفانه، درک نوشته‌های اوریجن مشکل می‌باشند و همین امر باعث شده بود که بسیاری تفکرات او را به غلط درک کنند.

یکی از خطاهایی که به اوريجن نسبت داده می‌شويد (و باید اضافه کنم که تهمتی است بسیاری انصاف به دور)، انحراف رتبه‌ها و اطاعت اقاییم از پدر^۱ می‌باشد. به عبارت دیگر، به عوض آنکه این تعلیم داده شود که اشخاص و اقاییم تثلیث، اطاعت و محبت یکسان و همانند نسبت به هم ارائه می‌کنند، تعلیم اوريجینسم (که به غلط از افکار اوريجن رواج یافته بود) این بود پدر مانند پادشاهی بر بالاترین رتبه تکیه زده است و پسر از او کوچکتر است و زیر دست پدر قرار دارد و به همین ترتیب روح‌القدس تحت فرمان و انقیاد از پدر و پسر قرار دارد. به همین دلیل است که آریوس به خاطر نفوذ افکار اوريجینیستی، خدای پسر یا لوگوس را کمی پایین‌تر از خدای پدر قلمداد می‌کرد و انجیل‌ها را با استفاده از این عینک فلسفی درک و تفسیر می‌نمود.

جنگ و دعوا و کتک‌کاری بر سر هیچ و پوچ؟

در دو مقاله گذشته مشاهده کردیم که جنگی میان الکساندر (اسکندر) اسقف اسکندریه و شاگرد او آتاناسیوس از یکسو و آریوس از سوی دیگر در گرفت. موضوع اصلی این بحث و جنگ الهیاتی، تعریف چگونگی رابطه ذات انسانی و الهی عیسی مسیح و ذات خدای پدر از جانب دیگر بود. واژه پیشنهادی آتاناسیوس «هموئوسیوس»^۲ به معنای (در یک ذات) بود. حال آنکه آریوس واژه «همو اوسیوس»^۳ به معنای «در شباهت ذات» خدا را پیشنهاد می‌داد. گفتیم

¹ Subordinationism

² homoousios

³ homoiousios

که تفاوت ظاهری این دو واژه، حرف آیوتا، کوچکترین حرف زبان یونانی می‌باشد، ولی همین کوچکترین حرف می‌تواند با قدرت غیر قابل وصفی، آنگونه پیام انجیل را دستخوش چنان تغییری بسازد که به طور کلی از سال ۳۱۸ تا ۳۸۱ میلادی یعنی به مدت ۶۳ سال، بحث بر سر این دو واژه به موضوع اصلی جنگ عقیدتی مسیحیان تبدیل شد.

نکته‌ای که ممکن از بر بسیاری پوشیده باشد این است که این کشمکش بر سر تعریف رابطه‌ی خدای پدر با خدای پسر و چگونگی طبیعت ذات آنها در کتابخانه‌ها یا دانشگاه‌های علوم الهی و یا حتی در کلیساها و شوراها کلیسایی حل و فصل نمی‌شد. بلکه کار مناقشه و جر و بحث به کوچه و خیابان و کتک‌کاری و زد و خورد فیزیکی میان کشیشان و راهبان کشیده می‌شد. بالاخره قضیه آنقدر پیچیده شد که خطر جنگ داخلی و چندپاره شدن امپراطوری به صورتی جدی مطرح شده بود و به همین دلیل بود که کنستانتین امپراطور وقت در سال ۳۲۵ میلادی فرمان داد که اسقفان و کشیشان ارشد سراسر جهان مسیحیت گرد هم آیند و درباره‌ی این مطلب بحث و شور کرده، یک قانون ایمان واحد را به تصویب برسانند.

کنستانتین کسی نبود که به مسائل ظریف فلسفی و علم الهی توجهی نشان بدهد، یا قدرت دماغی درک آنها را داشته باشد. او اصلاً حوصله‌ی درگیر شدن در این گونه مسائل را نداشت. واقعیت این بود که کنستانتین یک کهنه سرباز بود و به عنوان یک فرد نظامی به خوبی از اهمیت اتحاد و یکپارچگی باخبر بود. او می‌دانست که تنها در سایه اتحاد و یکدستی قادر به حفظ قدرت

امپراطوری روم در مقابل تهدیدات خارجی خواهد بود، و تا زمانی که رهبران مذهبی کلیسا بر سر طبیعت عیسی به توافق نرسیده باشند، حاکمیت یکپارچه میسر نخواهد بود.

در ظرف مدت پنجاه سال پس از شورای اول نیقیه، طرفداران آریوس به رشد خود ادامه دادند. پس مشاهده می‌کنیم که چگونه مسائل سیاسی، تاریخی، و اقتصادی با مسائل فلسفی و علم الهی گره می‌خورند. درسی که از تاریخ کلیسا می‌توان گرفت این است که هیچ یک از باورها مسیحی ما ساده و صاف و پوست‌کنده نصیب ما نشده است و ساده‌اندیشی است که فکر کنیم رهبران کلیسای اولیه همگی قدیس و روحانی و هاله بر سر زندگی می‌کردند و آلائشهای این جهان و مصون و مبرا بودند. بارها شنیده‌ایم که اعضای کلیسا آرزو می‌کنند که ای‌کاش می‌شد که به شکلی و از طریقی جادویی و به کمک یک نوع ماشین زمان، به دوران طلایی کلیسای اولیه بازگشت کرد. در مقابل این تفکر وهم‌آلود است که اثر بیدار کننده مطالعه تاریخ درست مانند اثر یک سطل آب یخ انسان را از خواب خوش بیدار می‌کند!

بدعتی از درون کلیسا

آنچه بدعت آریوس را از دگر بدعت‌ها متمایز می‌سازد و آریوس را به عنوان

رئیس مبدعان شرّ معروف ساخت، این است که آریوس خدمت کلیسا و یک الهی‌دان بود. زمانی که او در کلیسا و خدمت خود با چالش تثلیث مواجه شد، به جای آنکه با فروتنی ضعف بشری خود را اعلام کند و رازگونه بودن سرّ تثلیث را به

اعضای کلیسای خود یادآوری نماید، در عوض تلاش کرد که با استفاده غلط از آیات کتاب مقدس، خدا را تا به حد موجودی قابل تعریف نزول بدهد.

در انجیل متی فصل شانزدهم می‌خوانیم که عیسی از شاگردان خود پرسید: «من که هستم؟» پاسخ به این پرسش آنچنان مهم است که تعیین‌کننده منزلگاه ابدی انسان خواهد بود. بسته به پاسخی که به این پرسش داده می‌شود، معلوم خواهد شد که شخص ابدیت را در کنار عیسی مسیح صرف خواهد کرد یا در دریاچه آتش. آریوس با استناد به بخشهایی از کتاب مقدس استدلال می‌کرد که عیسی از پدر کوچک‌تر است و از درجه الوهیت پایین‌تری برخوردار می‌باشد. آریوس می‌گفت: «دلیل آنکه عیسی به پدر دعا می‌کرد این بود که او از پدر کوچکتر و کمتر بود.» استدلال و منطق آریوس بسیار قوی و محکم‌پسند بود و در نگاه نخست، قدرت مجاب ساختن بسیاری را داشت.

چنانکه تعدادی کثیری از کشیشان و راهبان مسیحی را به انحراف خود ترغیب کرده بود. در مقاله آینده با خادم خدا، آتاناسیوس قدیس و کار عظیم او در مقابله با بدعت انحرافی آریوس آشنا خواهیم شد.